

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/19

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مسئله اولی از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق مطرح کردند، فروع فراوانی را داشت. یکی از آن فروع این بود که اگر کسی که خطبه و خواستگاری می‌کند و بگوید من از فلان قبیله‌ام، بعد معلوم شود که از قبیله دیگر بود آیا زن حق فسخ دارد یا ندارد؟ حق درخواست طلاق دارد یا ندارد؟ «و لو انتسب الزوج إلى قبيلة فبان من غيرها كان للزوجة الفسخ و قيل ليس لها و هو أشبه» [1] نظام قبیلگی این سؤال‌ها را مطرح کرده است؛ اما - به لطف الهی - بعد از اینکه اسلام آمد و این نظام قبیلگی را فقط در حدّ شناسنامه معرفی کرد و فرمود تمام این قبائل برای شناسایی است و نه بیشتر: «جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا» [2] ارزش دینی و مانند آن، به هیچ وجه ندارد؛ لذا اگر کسی از این قبیله خودش را معرفی کرد و بعد معلوم شد که از این قبیله نیست، جا برای خیار نیست؛ آنهایی که می‌گویند جا برای خیار هست، هنوز تفکر نظام قبیلگی در سرشان است. «و لو انتسب الزوج إلى قبيلة فبان من غيرها»، برای این زن حق فسخ هست، «كان للزوجة الفسخ و قيل ليس لها و هو أشبه». اسلام آمد کل نظام قبیلگی را یکسان کرد؛ فرمود قبیله بودن و عشیره بودن فقط برای شناسایی است «و لا غیر»، «جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا» که این یک شناسنامه طبیعی است.

محققین بعدی آمدند گفتند به اینکه قبائل و نژادها و تیره‌ها یک خصوصیتی دارند؛ اگر کشف خلاف شد و از قبیله‌ای شد که بهتر بود، خیار ندارد، از قبیله مساوی بود، خیار ندارد. از قبیله مادون بود؛ چون بعضی از نصوص گفتند با فلان گروه یا با فلان گروه یا با فلان گروه ازدواج نکنید، در بعضی از روایات هم هست، مرحوم صاحب وسائل هم گفته که اینها هنوز به آن خلُق دینی آشنا نشدند؛ این می‌تواند یک پیشنهادی باشد، وگرنه حق همان است که مرحوم محقق گفته «و هو أشبه»؛ یعنی حق فسخ ندارد.

دوتا مسئله بود که قبلاً مطرح شد، آنها را ارائه کنیم تا برسیم به فرع بعدی. یک مسئله مربوط به فرق بین «إطعام» و «طعام» بود. کفاراتی که قرآن مطرح می‌کند و همچنین روایات، دو قسم است: یک قسمت نظیر کفاره ظهار است یا کفاره به اصطلاح شصتک است؛ یعنی کفاره کسی که عمداً روزه خورده است یا کفاره حنث نذر است که دارد: «إطعام عشرة مساكين» [3] برای نذر و اینهاست؛ «إطعام ستين مسكينا» [4] برای کفاره روزه عمدی و اینها، که آنچه واجب است إطعام است. یک بخش از کفارات نظیر کسی است که «مَنْ يُطِيقَهُ» در همان سوره مبارکه «بقره» دارد سالمندان؛ پیرزن و پیرمردی که مُطِيق هستند: «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ» [5] مستحضرید که این همزه باب افعال، گاهی برای اِزاله است، این «الف» می‌آید برای نفی و برای اِزاله، «أزال العُدَّة»؛ یعنی از دوش شتر می‌خواهند بگویند برداشت، می‌گویند: «أظهره، أزاله». این «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ» «أطاق يُطِيقُ»؛ یعنی این شخص باید تمام توان را صرف کند تا اول آفتاب، همین‌که اول آفتاب شد حالی ندارد، نه اینکه مریض می‌شود؛ مثل کسی که ده کیلو بار می‌تواند بردارد، بیش از این نمی‌تواند

بردارد، این ده کیلو بار را که برداشت دست او از کار می‌افتد. معنای آن این نیست که آن سالمند؛ چه پیرزن و چه پیرمرد اگر روزه بگیرد مریض می‌شود، نه! تمام توان را باید صرف کند تا روزه بگیرد، اول افطار که شد می‌افتد. ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾، «أَطَاقَهُ»؛ یعنی «أزال الصوم طاقته» که این «الف» برای «إزاله» است. یک چنین کسی را ذات اقدس الهی فرمود به اینکه روزه نگیرد. اما إطعام بر او واجب نیست، ﴿فَذِيَّةٌ طَعَامٌ﴾ است؛ او یک کیلو گندم یا یک چارک گندم باید بدهد، حالا دعوت کند و غذا بدهد، اینها نیست. پس آنچه که در سوره «مائده» یا «مجادله» و مانند آمده است، یک بخش از آن مربوط به إطعام است: ﴿إِطْعَامٌ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾؛ یعنی باید غذا بدهد؛ یا آنها را به عنوان مهمانی دعوت کند یا غذا بدهد به آنها یا پول بدهد به آنها که غذا بخرند، نه لباس بخرند؛ اما در جریان ﴿فَذِيَّةٌ طَعَامٌ﴾، یک چارک باید بدهد، این یک چارک ملک اوست و او هرکاری می‌خواهد بکند.

در بحث «کفاره» این آقایان گفتند که اگر کفاره را به گیرنده و مستحق تحویل بدهد، ملک او می‌شود و هر کاری می‌خواهد بکند، بکند، ملک او می‌شود؛ می‌خواهد غذا بگیرد، می‌خواهد غذا نگیرد، مطلق کفارات همین‌طور است؛ اما شما بحث «صوم» را ملاحظه بفرمایید، کفاره روزه را در این رساله مراجع بزرگ که مجمع رساله است، آنجا تعبیر امام و همچنین مرحوم آقای بهجت (رضوان الله تعالی علیهما) این است که این شخص باید صرفاً إطعام بکند یا اگر می‌دهد به او، اطمینان داشته باشد که وکیل، صرفاً طعام می‌کند. نعم! جوهر یک روایتی نقل کرد که اگر کسی گرفتار شصتک شد، او باید این مقدار طعام بدهد؛ به وسیله آن روایت، برخی‌ها فتوا دادند که چه إطعام و چه طعام، هر دو کافی است. ولی تعبیر قرآنی، «فقه القرآن» این است که آنجا که فرمود: ﴿إِطْعَامٌ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾، باید غذا بدهد؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿فَذِيَّةٌ طَعَامٌ﴾؛ یعنی یک چارک گندم کافی است، حالا آن یک چارک گندم که ملک او می‌شود، هر کاری می‌خواهد بکند. این نکته‌ای است که باید هم بحث «کفارات» را دید و هم بحث «کفاره روزه» را در هر دو بخش رساله‌های فارسی و عربی؛ ولی در جوهر کفاره إطعام مسکین را که نقل می‌کند، روایتی هم نقل می‌کند؛ چون کفاره ستّین که کفاره شصتک است به اصطلاح کسی که عمداً روزه می‌خورد، در قرآن نیست؛ کفاره ظهار در قرآن هست، کفاره جنث نذر در قرآن هست، کفاره سالمندان در قرآن هست. اگر بحث «کفارات» در کتاب «کفارات» و همچنین کفاره‌های موضعی مثل کفاره روزه، جداگانه بحث شود، آن‌گاه روشن می‌شود که در بعضی از موارد إطعام است و در بعضی از موارد طعام است.

مطلب دوم درباره همین مسئله‌ای است که الآن هم باز محل ابتلاست، این را هم مرحوم شهید در مسالک، هم مرحوم صاحب جوهر و بعضی از فقهای دیگر جریان نکاح ام کلثوم و مانند آن را به طور اصل مسلم پذیرفتند؛ این را اگر فرصت کردید و تحقیق کردید ببینید! حتی مرحوم شهید در مسالک و اینها، آن تقیه بودن را انکار می‌کنند، با اینکه روایتی که آن روز خواندیم نشان می‌دهد که تهدید بود که «لأغورن زمزم» و کذا و کذايي که اصحاب سقیفه گفته بودند، تهدید رسمی بود. این مسالک را ملاحظه بفرمایید! جوهر را ملاحظه بفرمایید! به هر حال اینها فقهای نیستند که مثلاً حرف‌هایشان را بگوییم «کأن لم یکن» هست! این‌طور نیست. خود اینها معتقدند که تاریخ در این‌گونه موارد خیلی معتبر است، به هر حال ما که دلیلی دیگری نداریم که این واقع شده یا نشده است، بحث تاریخی است. سه - چهار مورد را ذکر می‌کنند، تنها ام کلثوم نیست؛ بعضی از خواهران دیگر وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) هستند، آیا همه اینها در کربلا بودند یا نبودند یا اصلاً چنین کسی نبود؟ گفتند یکی از همشیره‌های سیدالشهداء (سلام الله علیه) مثلاً به خانه دیگری رفته است. این را اگر فرصت کردید؛ چون هم جوهر دارد،

جواهر در همین جلد سی، صفحه 107 دارد: «و نکاح رسول الله صلی الله علیه و آله عائشة و حفصة» را، «و نکاح العوام صغیة» را «و المقداد ضباعة بنت الزبیر بن عبد المطلب» را «عثمان و ابي العاص و عمر و عبد الله بن عمر بن عثمان و مصعب بن الزبیر بنات رسول الله صلی الله علیه و آله» را، «و علي و الحسين عليهم الصلاة و عليهم السلام» و موارد دیگر را ذکر می‌کند. شهید در مسالک هم اینها را ذکر می‌کند؛ ظاهراً شهید دارد که دلیلی هم بر تقیه بودن نیست. [6] درست است که برای تحبیب قبایل بود؛ چون نظام، نظام قبیلگی است؛ اما اگر چیزی شرّ باشد حضرت که چنین کاری نمی‌کند، ولی به هر حال اینها بود. جریان «جَعده» که بود، آن کسی که امام زمانش را مسموم می‌کند. آیا اینها تقیه از دواج کردند یا نکردند؟ اگر فراغت پیدا کردید این را تحقیق کنید یک خدمتی به فقه کردید؛ چون خود مرحوم صاحب جواهر تصریح کرده که فقیه نیازمند به بحث تاریخی است. همین فرق بین اسلام و ایمان که اصطلاح اسلام در برابر ایمان، اصطلاح ایمان در برابر اسلام، کی رونق پیدا کرده است، این را تاریخ باید جواب بدهد. روایت معتبری که در این زمینه نیست، کار فقیه هم نیست. چون این دو بزرگوار خیلی مهم هستند ملاحظه بفرمایید بد نیست.

اما فرع بعدی: فرمود: «و یکره أن یتزوج الفاسق و یتأکد فی شارب الخمر و أن تزوج المؤمنة بالمخالف و لا بأس بالمستضعف و هو الذی لا یرفع بعناد» [7]. بعد از اینکه آن مسئله شرط اصلی را ذکر کرد که کفائه در اسلام شرط است، یک؛ کفائه در ایمان شرط نیست، دو؛ گرچه رجحان دارد، نسبت به فاسق و اینها فرمودند ازدواج اینها مکروه است. برخی از این کراهت‌ها ارشادی است. در سوره مبارکه «نساء» دارد که مالتان را - در داماد گرفتن هم همین‌طور است - به دست سفیه ندهید. روایتی که در ذیل این‌گونه از آیه است که «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» [8] سفیه مستحضرید چه معامله، معامله سفیهی باشد باطل است؛ چه معامل، بایع یا مشتری سفیه باشد، خالی از اشکال نیست و باطل است. این آیه فرمود شما این مال را به دست سفیه ندهید. ذیل این آیه روایتی دارد که دست «شارب الخمر» ندهید. کسی بخواهد تجارت کند و اقتصاد مقاومتی داشته باشد، او قیام ندارد، چه رسد به مقاوم! چون مال را قرآن کریم عامل قیام یک ملت می‌داند، در همین سوره مبارکه «نساء» فرمود: «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي» که خدا اینجا اموال را «جَعَلَ» «لَكُمْ قِيَامًا»؛ یعنی ملتی که جیب او خالی است یا کیف او خالی است، این ملت، ملت ویلچری است، این ملت قائم نیست، چه رسد به مقاوم! فرمود مال برای این است که شما روی پای خودتان بایستید. معنای تفسیر قرآن به قرآن اینجا روشن می‌شود، ابتکار علامه اینجا روشن می‌شود؛ وگرنه به عرض شما رساندیم ما از جناب طبری تا این تفسیری که متأخرین نوشتند؛ مثل المنار و مانند آن، هر تفسیری که به دست ما رسید مسئله «القرآن یُفسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» [9] را دیدیم، من یادم نیست مفسری شروع به تفسیر کرده باشد و این جمله را نگفته باشد؛ اما سرمایه اینها / المعجم است، وقتی می‌خواهند بگویند «القرآن یُفسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، این آیه را بررسی می‌کنند، لغات آن را بررسی می‌کنند، لغات آن را یادداشت می‌کنند برابر المعجم می‌بینند که این لغات کجاها رفته و بعد جمع‌بندی می‌کنند، خیال می‌کنند که این تفسیر قرآن به قرآن است، البته این طلّیعه تفسیر قرآن به قرآن است؛ اما پیام این آیه چیست؟ عصاره این مطلب چیست؟ این مطلب را خدا در کجاها گفته است؟ اینها را باید هماهنگ کنیم، این کار / المیزان است، این کار / المعجم نیست.

ببینید در این سوره مبارکه «نساء»، فرمود مال وسیله قیام یک ملت است، ملت بخواهد روی پای خودش بایستد باید جیب و کیف آنها پُر باشد و اگر این مال را نداشت، از نداشتن، عرب تعبیر به فقدان می‌کند؛ اما قرآن تعبیر به فاقد نمی‌کند. ما در فارسی چون لغت غنی و قوی نداریم، کسی را که جیب او خالی است می‌گوییم گدا، گدا بار علمی

ندارد. قرآن نمی‌گوید گدا، نمی‌گوید فاقد، نمی‌گوید ندارد، می‌گوید فقیر است؛ فقیر به معنی ندار نیست. این «فعیل» به معنی مفعول است؛ مثل «قتیل» به معنی مقتول است. فقیر یعنی کسی که ستون فقرات او شکسته است. یک ملت این‌چنینی، ملت ویلچری است. این می‌شود تفسیر قرآن به قرآن. اگر در سوره مبارکه «نساء» فرمود: مال عامل قیام یک ملت است، در سوره «توبه» و موارد دیگر دارد که «إِنَّمَا السُّقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» [10] نه «للفاقد»؛ برای گدا نیست، برای کسی است که ویلچری است. این معنای تفسیر قرآن به قرآن است و این ابتکار علامه است.

بنابراین در این قسمت فرمود مال عامل قیام است. ذیل این آیه که دارد مالتان را به دست سفیه ندهید، اهل بیت فرمودند «شارب الخمر» سفیه است، [11] رباخوار سفیه است، با اینکه اینها تسبیحات «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [12] را فراموش کردند؛ اما ذکرشان این است: سرمایه، مبلغ، زمان، سود؛ مبلغ، زمان، سود؛ یک کارمند بانک صبح تا غروب تسبیحات اربعه او همین است: مبلغ، زمان، سود؛ مبلغ، زمان، سود، همین! چقدر؟ تا کی؟ چند برابر؟ اینها تسبیحاتشان است. همان دینی که می‌گوید مال باعث آبروی یک ملت است و این ملت سرپاست، می‌گوید این را به دست سفیه ندهید. شارب خمر سفیه است، این نکاح می‌شود نکاح سفیهی؛ اگر باطل نباشد، حداقل کراهت را دارد؛ لذا فرمود «سِیِّمًا» اگر «شارب الخمر» باشد. هر فاسقی سفیه است، حالا اختصاصی به کافر ندارد؛ کسی راه خلیل حق را طی نکند: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» [13] مگر سفاهت چیست؟ یعنی سفاهت، حقیقت شرعیه باید داشته باشد؟! آیه نازل شده باشد که آدم فاسق سفیه است؟! کسی که مستقیماً در برابر خدا ایستاده، او سفیه است. این «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [14] «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» [15] برای همین است؛ یعنی ما منتظر یک حقیقت شرعیه هستیم که خدا بفرماید که آدم گناهکار سفیه است؟! «یا ایها الذین آمنوا!» همین‌که فرمود: «وَمَنْ يَرْغَبْ»، اگر کسی راه پدرش را نرفته سفیه است. در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» فرمود: تبعیت کنید دین پدرتان ابراهیم را که «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ» [16] دین پدرتان را بگیرید، راه پدرتان را بروید، ما را فرزند خلیل حق می‌داند. این اختصاصی ندارد به اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» [17] از دیرزمان ابراهیم و اسماعیل و همه اینها گفتند کسی که پیرو ما باشد، پدر اینها هستیم. سبیل پدرتان را فرمود بگیرید، «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» [18] دیگر را.

بعد از اینکه مسلم شد که بیش از اسلام شرط نیست و دلیل قطعی داریم، این نهی‌ها را حمل بر کراهت کردند؛ وگرنه نهی دارد که به «شارب الخمر» زن ندهید، به «سِیِّئُ الْخُلُقِ» زن ندهید. یک کسی نامه برای وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نوشت که یک کسی از دخترم خواستگاری کرد، ولی بدخلق است؛ فرمود به او زن نده، به هر حال به طلاق منتهی می‌شود. این روایات ارشادی است و بعد از اینکه به حد نصاب رسیده آن مسئله که بیش از اسلام شرط نیست.

ایشان می‌فرمایند که «و یکره أن یتزوج الفاسق و یتأكد» این نزاهت در «شارب الخمر»، «و یکره» که «أن تزوجه المؤمنة بالمخالف»؛ قبلاً بحث بود که آیا ایمان شرط است یا نه؟ آنجا نظر دادند که شرط نیست، اما اینجا حکم تکلیفی را دارند بیان می‌کنند، آنجا بیان حکم وضعی بود. آنجا که قبلاً فرمودند ایمان شرط نیست و همان اسلام کافی است، أظهر این است که ایمان شرط نیست، حالا می‌فرمایند حکم تکلیفی آن این است که این کار مکروه است. «و لا بأس بالمستضعف»؛ مستضعف کسی است که خیلی وارد به مسائل ولایت و مانند آن نیست، خیلی مسئله سقیفه و غدیر برای او حل نیست، او کراهت ندارد؛ البته استحباب و مانند آن برای آن کسی است که به

اولیای الهی هم عارف باشد، هم معتقد باشد و هم برابر آنها عمل کند. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، اما آیا این ملحق به عیب است یا نه؟ این را در عیوب ذکر می‌کنند؛ لذا فرمودند به اینکه چون جزء عیوب نیست، خیار نیست، نه «شرط الخیار» در نکاح هست؛ چون نکاح، لزوم آن حکمی است و نه حقی، نه «خیار شرط»؛ اما عیوب، البته باعث فسخ است.

حالا به روایات مسئله بپردازیم: در مسئله «کراهت»، جلد بیستم، صفحه 76 باب 28 که روایات آن خوانده شد فرمود عقیف باشد، این رجحان دارد. به کسی که «تَرْهَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ» [19] «وَأَمَانَتَهُ» [20] همسر بدهید. در این آیات هم ملاحظه فرمودید که دینی را ما راضی هستیم که خدای ما بپسندد؛ دین خدا پسند، همان دین علی و اولاد علی است، ما خوشمان می‌آید که نیست، دینی مرضی ماست که خدا پسند باشد، خدا هم فرمود: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ» [21] یعنی این اسلامی که امروز در غدیر آمده است، «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». همان دین علی و اولاد علی است. حالا که این شد، حضرت فرمود «مَنْ تَرْهَوْنَ دِينَهُ»؛ یعنی شیعه باشد. این روایت را حمل بر استحباب کردند و جا هم دارد.

اما در باب 29؛ یعنی جلد بیستم، صفحه 79 - این حدیث، حدیث مرفوع است؛ منتها چون چندتا حدیث به این مضمون آمده این را حمل بر کراهت کردند - مرحوم کلینی [22] از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می‌کند که «مَنْ رَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَحْمَتًا»؛ حق رحامت را ادا نکرده است. این حق رحامت تنها این نیست که آدم صله رحم کند؛ یعنی رفت و آمد کند، حقوق را هم باید ادا کند و از واجباتی است که ترک آن لعن آور است. چند گروه را خدا در قرآن لعن کرده است، یکی «يَقْتُلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُؤْتَلَ» [23] است، همین صله رحم است. آن که «أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُؤْتَلَ». مصداق روشن آن صله رحم است و کسی که رابطه را با ارحام قطع کند، خدا لعن کرد او را! رابطه را رعایت کند یعنی چه؟ اگر دختر خود را به یک «شارب الخمر» بدهد، صله رحم نکرده است، با اینکه در خانه دارد زندگی می‌کند؛ یعنی حقوق او را باید ادا کند.

روایت دوم این باب که باز مرحوم کلینی [24] از «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ» - که این روایت هم مرسل است - نقل می‌کند از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه)، آن حضرت می‌فرماید که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «شَارِبُ الْخَمْرِ لَا يُرَوِّجُ إِذَا خُطِبَ»؛ وقتی خطبه کرد و خواستگاری کرد، به او همسر ندهید.

روایت سوم که باز از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است فرمود: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ نَعَذَّ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي». چطور می‌شود انسان که خدا با زبان او مردم را هدایت می‌کند؟! «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ نَعَذَّ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي. فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُرَوِّجَ إِذَا خُطِبَ» [25] وقتی خطبه کرد، به او همسر ندهند. همین روایت را که مرحوم کلینی [26] نقل کرد، مرحوم شیخ طوسی [27] هم نقل کرد.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [28] نقل کرد از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «شَارِبُ الْخَمْرِ إِنْ مَرَضَ فَلَا تَعُوذُوهُ»؛ عیادتش نروید، تا این جمله که «وَأِنْ خُطِبَ فَلَا تُرَوِّجُوهُ» [29] چون دین، دین عقل است و این کار، عقل زداست و تخمیر می‌کند، خیلی درباره آن نهی شده است.

روایت پنجم این باب هم که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ لِسَائِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا خَطِبَ» [30] این برای اصل شرب خمر که در بین فسق‌ها یک فسق خبیث‌تری است.

اما کسی که بداخلاقی است، درست است حُسن خُلق به آن معنا کمال است؛ ولی بداخلاقی، تُنَد عصبانی شدن، زود عصبانی شدن، این مشکل ایجاد می‌کند. مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که «حسین بن بشار باسطی» نامه‌ای برای وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) نوشت: «أَنْ لِي قَرَابَةً قَدْ خَطَبَ إِلَيَّ»؛ از دوستان ما و از بستگان ما از دخترم خطبه کرده است که همسر دخترم شود، ولی «وَفِي خُلُقِهِ شَيْءٌ»؛ بداخلاقی است. حضرت فرمود: «لَا يُزَوَّجُهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ» [31] بداخلاقی به هر حال باعث نفرت در خانه می‌شود و همیشه دردسر است. روایت بعدی هم همین‌طور است.

یک سلسله اقوامی هستند که در صفحه 82 فرمود با اینها کمتر ازدواج کنید. گروهی هستند که نمی‌دانم با اینها که دور دنیا گشتند مصاحبه کردید، نکردید؟ حرف‌های آنها را شنیدید؟ اینها می‌گفتند ما به منطقه‌هایی از قاره آسیا نزدیک جنگل آمازون می‌رسیدیم که اگر یک چیزی برای آنها هدیه می‌فرستادیم، اینها دخترهایشان را به عنوان هدیه می‌دادند. اینها فقط حیوان ناطق بودند، حیوانی بودند که حرف می‌زدند، همین! این بد است! این نمی‌شود! گفتند ما یک سلسله هدایایی که برای این جنگل‌نشین جنگل آمازون می‌فرستادیم، - البته این برای تقریباً پنجاه شصت سال قبل است - اینها برای ما دخترهایشان را هدیه می‌فرستادند. فرمود با این گروه‌ها شما ازدواج نکنید؛ اما آیا این ملحق است به مسئله «عیب»؟ آنچه که قبلاً فرمودند که اگر گفت من از فلان قبیله هستم و بعد کشف خلاف شد، او خیار دارد یا نه؟ این جزء عیوب نیست. اگر جزء این‌گونه از قبایل باشد بله، می‌تواند جزء عیوب باشد؛ اما حالا این قبیله‌هایی که شمردن یکی عرب است و یکی عجم است، یکی هاشمی است و یکی غیر هاشمی، یکی قریشی است و یکی غیر قریشی است، در اینها ممکن است یکی برتر باشد و یکی برتر نباشد؛ اما اینها هیچ‌کدام عیب نیست.

در جلد بیست و یکم، صفحه 207 «ابواب العیوب و التذلیس»، باب اول «بَابُ عُيُوبِ الْمَرْأَةِ الْمُجَوِّزَةِ لِلْفُسْخِ» این است - حصر هم هست - مرحوم کلینی [32] «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» - که روایت هم معتبر هست - «قَالَ الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»: زن اگر یکی از این چهار عیب را داشت، مرد حق فسخ دارد. «مِنْ الْبَرْصِ الْجَدَامِ وَ الْجُنُونِ وَ الْقَرْنِ وَ هُوَ الْعَقْلُ» که قابل آمیزش نباشد. «مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا فَلَا» [33] وقتی که این کار را کرد، معلوم می‌شود که قبول کرده است.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی نقل کرد: «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَ الْبَرْصِ الْجَدَامِ وَ الْجُنُونِ وَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا»؛ اگر بگوییم شرط کردند، لزوم نکاح، لزوم حکمی است و نه حقی، شرط‌پذیر نیست؛ نه خیارش تخلف شرط دارد، نه «شرط الخیار» در آن هست و نه خیارهای ابتدایی. بیع سه گونه خیار دارد: یکی خیار ابتدایی است که شارع قرار داده است: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا» [34] یکی «شرط الخیار» است که «أحد الطرفين» می‌گویند من این معامله را انجام می‌دهم تا یکماه وضع من روشن نیست و تا یکماه حق فسخ دارم. خیار شرط این است که او شرط می‌کند که این کالا این صفت را داشته باشد، بعد معلوم می‌شود که این کالا این وصف را ندارد؛ مثلاً برای فلان کارخانه باشد، بعد معلوم می‌شود که برای آن کارخانه نیست، این خیار تخلف شرط است. هیچ‌کدام از این سه قسم خیاری که در بیع و مانند بیع

است، در نکاح نیست. می ماند «عیوب»؛ از این قبیله باشد و از آن قبیله نباشد که عیب نیست.

روایتی را که مرحوم حلبی دارد «مضمرة حلبی» است که کشف اللثام این را رد کرده است، در کتاب های فقهی هم از او نقل شده، گفتند این را رد کردند چون مضمرة است، و صرف اینکه «حلبی» شخصیت برجسته ای است «و لا ینقل إلا عن المعصوم (علیه السلام)»، این کافی نیست؛ همین وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه 235 باب شانزده که عنوان باب این است - مسئله «عیوب» مستحضرید الآن حصر آن در این چهارتا نیست، این به خواست خدا در بحث «عیوب» باید بیاید که آیا همین چهارتا است یا بیشتر است؟ چون الآن ما بحثی در «عیوب» و مسئله عزراء بودن و مانند آن نداریم؛ ممکن است آنجا کاملاً طبق روایتی که آمده، حکم روشنی داشته باشد. الآن بحث در این است که اینکه من از فلان قبیله هستم، اگر تخلف شد؛ نه از سنخ خیار است و نه از سنخ عیب و تدلیس - «بَابُ حُكْمِ الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ وَ قَالَ أَنَا مِنْ بَنِي فُلَانٍ فَظَهَرَ كَاذِبًا أَوْ قَالَ أَنَا أَبِيعُ الدَّوَابِّ فَظَهَرَ» که او بایع سنانیر است؛ یعنی گربه فروش است، این تحت عنوان مطلق دابّه هست.

روایت اول که نقل می کند مرحوم طوسی (رضوان الله علیه) «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ» - این روایت مضمرة است؛ به چه کسی برمی گردد؟ از چه کسی سؤال کردند؟ این معلوم نیست. اینکه صاحب کشف اللثام فاضل هندی (رضوان الله علیه) این روایت را رد کرد، به مناسبت مضمرة بودن است - «وَ قَالَ فِي رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَقُولُ لَهَا أَنَا مِنْ بَنِي فُلَانٍ»؛ آن روز که نظام، نظام قبیلگی بود که قبلاً هم به عرضتان رسید مسئله «دیه بر عاقله» الآن برای ما یک چیز نوبری است. الآن بعضی از آقایان از دوستان ما که تقریباً چهار سال است - حالا سال 97 بشود تقریباً نزدیک چهار سال است - اینها در دستگاه قضایی اند؛ نه آن وقتی که ما بودیم چنین حکمی بود و نه الآن در طول این چهار سال. بسیاری از این تصادف های موتوری و ماشینی و دوچرخه، خطای محض است. در طی این چهار سال یکبار نمونه نشد که بگویند این خطایی که شده، این خسارت را عمو باید بپردازد! با اینکه حکم مسلم شرعی این است که دیه را باید عاقله بدهد. الآن هم به یک آقای بگویند که برادرزاده شما در فلان محل با موتور تصادف کرده و باید دیه بپردازید، برای او با اینکه طلبه است و پنج - شش دوره رسائل گفته، مکاسب گفته، شرح لمعه گفته و دیه بر عاقله را بر دیگران چندین سال درس گفته، اصلاً برای او تازه است که من باید بدهم؟ من ده - بیست سال است که از محل خود آمده ام، به من چه! اصلاً برای خود ما هم این تازگی دارد. آیا این نظام، نظام قبیلگی است؟ در نظام قبیلگی این طور است؟ آن وقت «حلاله إلی» و «حرامه إلی» معنای آن این است که در هر زمان و زمینی، در هر عصر و مصری وقتی نظام، نظام قبیلگی شد، عاقله باید بپردازد «إلی يوم القيامة»، و این با ابدیت اسلام هم منافات ندارد؛ ولی این اصلاً در فضای ما شناخته شده نیست. اکثر تصادفات هم خطایی است؛ یا ترمز می برد، یا بهمن می آید، یا سنگ از بالا به پایین می آید. این حکم شرعی است! و اصلاً برای ما آشنا نیست. این در زمان قبیلگی شده؟ «یُحْتَمَلُ»؛ آن وقت ابدیت دین چه می شود؟! ابدیت این است که در هر تاریخی در گوشه ای از عالم نظام قبیلگی شد، حکم همین است، آن وقت این با ابدیت سازگار است؛ یا نه! ما باید وضع دین داری ما فرق کند که کاملاً اینها را بفهمیم و عمل کنیم؟ این هم یک راه حل است. ولی غرض این است که این روایاتی که مطرح می کنند، برابر آن نظام قبیلگی است. «وَ قَالَ فِي رَجُلٍ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَقُولُ لَهَا أَنَا مِنْ بَنِي فُلَانٍ فَلَا يَكُونُ كَذَلِكَ»؛ کشف خلاف بشود که از فلان قبیله نیست. حضرت فرمود: این زن آن نکاح را فسخ کند؛ «تَفْخُخُ النِّكَاحُ» فسخ می کند، یا

فرمود: «أَوْ قَالَ تَرَدُّ». خود این شخص نمی‌داند که حضرت چه گفته، آن قائل چه گفته، آیا رد می‌کند یا فسخ می‌کند؟ حالا قدر مشترک آن این است که این زن حق دارد؛ اما نقدي که فاضل هندی در کشف اللثام دارد این است که شما در برابر یک نکاحی که یک کار اساسی خانوادگی است می‌خواهید این را بهم بزنی با یک روایت مضمرة؟! درست است که «حلبی» یک شخصیت علمی است، اما معلوم نیست که از او سؤال کردند و او به عنوان یک فقیه فتوا داد؟ یا از فقیه دیگر نقل کرد؟ مگر اینها فتوا نمی‌دهند به اذن امام؟ مگر امام به «حمران بن أعین» نفرمود برو به مسجد فتوا بده؟! گاهی از امام یاد می‌گرفتند و فتوا می‌دادند. [35] این نقد صاحب کشف اللثام فاضل هندی (رضوان الله علیه) که این روشن نیست و نمی‌شود این حکم اساسی را که بنیان محکم زندگی است، آن را با این روایت ما حل کنیم. پرسش: ...؟ پاسخ: در صفحه 223 «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ نَكَحَا امْرَأَتَيْنِ فَأَيُّ هَذَا بِامْرَأَةٍ وَهَذَا بِامْرَأَةٍ قَالَ تَعْنِي هَذِهِ مِنْ هَذَا وَهَذِهِ مِنْ هَذَا ثُمَّ تَرْجِعُ». این روایت که ارتباطی ندارد! پرسش: ...؟ پاسخ: آن روشن نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: به هر حال باید آن تهذیب را دید. این روایت که ارتباطی با آن روایت ندارد، اصلاً دو باب هم هست. بعید هم هست که آن مسئله مربوط به این مسئله باشد، و اگر بود بر صاحب جوهر مخفی نبود. چون آنجا «فِي رَجُلٍ يَنْزَوِجُ الْمَرْأَةَ» هیچ ارتباطی هم با هم ندارد. بله اگر بود، این بزرگان یک تنبهي داشتند. «علي أي حال» آن صدر ارتباطی با این مسئله ندارد. حداکثر می‌شود که در برابر آن نصوص فراوانی که خواندیم که فرمود ماسوای اینها رد نمی‌شود، آنها «اکثر عدداً» هستند، «أصح سنداً» هستند، شهرت روایی دارند، شهرت عملی و فتوایی دارند، آنها فرمودند بیش از این رد نمی‌شود. آنها صریح‌اند در اینکه بیش از این رد نمی‌شود، چندین روایت هم هست؛ آن وقت این روایت دارد رد می‌شود، اینکه دارد رد می‌شود با اینکه این مشکل را دارد، آن «أصح سنداً» هست، «أكثر رواية» هست، «أشهر فتوئاً» است می‌شود مقدم. بر فرض هم این ذیل آن روایت تهذیب باشد، روایاتی که در باب «تدلیس» خواندیم که ماسوای اینها رد نمی‌شود، یکی دوتا نیست؛ هم عددشان بیشتر و سندشان متقن‌تر، دلالتشان شفاف‌تر و گذشته از شهرت روایی، شهرت فتوایی هم دارند.

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال والحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 244.

[2] حجات/سوره 49، آیه 13.

[3] مائده/سوره 5، آیه 89.

[4] مجادله/سوره 58، آیه 4.

[5] بقره/سوره 2، آیه 184.

[6] مسالك الأفهام، الشهيد الثاني، ج 7، ص 409.

[7] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال والحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 244.

[8] نساء/سوره 4، آیه 5.

[9] تفسیر الزمخشری الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، الزمخشری، ج 2، ص 430.

[10] توبه/سوره 9، آیه 60.

[11] تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج 1، ص 131.

[12] [الفقه المنسوب للامام الرضا عليه السلام، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ص105.](#)

[13] [بقره/سوره 2، آيه 130.](#)

[14] [بقره/سوره 2، آيه 164.](#)

[15] [بقره/سوره 2، آيه 230.](#)

[16] [حج/سوره 22، آيه 78.](#)

[17] [علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 127.](#)

[18] [انعام/سوره 6، آيه 153.](#)

[19] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 347، ط.الاسلامية.](#)

[20] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 347، ط.الاسلامية.](#)

[21] [مائده/سوره 5، آيه 3.](#)

[22] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 347، ط.الاسلامية.](#)

[23] [بقره/سوره 2، آيه 27.](#)

[24] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 834، ط.الاسلامية.](#)

[25] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 80، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 29، حديث 3، ط آل البيت.](#)

[26] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 834، ط.الاسلامية.](#)

[27] [تهذيب الأحكام\(تحقيق خراسان\)، ج 7، ص 398.](#)

[28] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 6، ص 397، ط.الاسلامية.](#)

[29] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 80، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 29، حديث 4، ط آل البيت.](#)

[30] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 80، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 29، حديث 5، ط آل البيت.](#)

[31] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 81، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 30، حديث 1، ط آل البيت.](#)

[32] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 409، ط.الاسلامية.](#)

[33] [وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 207، ابواب العيوب والتدليس، باب 1، حديث 1، ط آل البيت.](#)

[34] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 170، ط.الاسلامية.](#)

[35] [كشف اللثام و الإيهام عن قواعد الأحكام، ج 7، ص 93.](#)